نیمهٔ پنهان (۳۴)
۳۰۸۰
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

خادمان سلطه

رنگین‌نامه‌های رژیم پهلوی در انحصار آگهی‌های غیراخلاقی و مشروبات الکلی

با این‌که چندین و چند بار کمیسیون از بابت مقالات نشریه امید ایران و تندروی وی ابراز نگرانی کرده است همچنان این نشریه به کار خود ادامه می‌دهد، تا آن جایی که تنها در جریان بررسی مجله شماره ۳۷۹ این گزارش از سوی کمیسیون به ساواک فرستاده شد:

*** تنها در یک شماره فروردین سال ۴۲، نشریه تهران مصور ۵ آگهی مربوط به مشروبات الکلی را در صفحات ۶۴، ۶۸، ۸۱، ۸۳ و ۸۶ به همراه عکس‌های زننده به چاپ رساند. این صفحات، سوای سایر آگهی‌های غیراخلاقی مجله است.**

«در شماره ۳۷۹ مجله امید ایران مقاله و عکس‌هایی از قبیل کاریکاتور صفحه ۲۰ خبر و عکس صفحه ۲۴ تحت عنوان (خانم لختش قشنگه) شعر... در صفحه مزبور- داستان عشق خانگی صفحه ۲۷- داستان زنجیر طلا صفحه ۴۴- داستان جاده هوس صفحه ۵۲ که همگی منافی عفت و اخلاق حسنه می‌باشد ملاحظه و مقرر شد مراتب برای اقدام قانونی به دادسرای تهران اعلام شود.»

و سرانجام برای پایان دادن به بحث کمیسیون در رابطه با داستان روی جاده هوس،مسئولان ساواک در حاشیه یکی از اسناد در پاسخ به کمیسیون مربوطه می‌نویسند:

«از ادامه چاپ داستان روی جاده هوس خودداری نمی‌توان نمود زیرا تعدادی خواننده دارد منتها به آقای صفی‌پور تذکر داده شد که از درج مقالات منافی عفت خودداری نماید.»

همان‌طور که گفته شد،مجله‌ها اغلب صحنه داستان‌ها و رمان‌های عشقی بود که ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای اجتماعی را زیر سؤال می‌برد و به این منظور که ذائقه‌ها ذهنیت‌ها را تغییر دهد، به چاپ می‌رسید و این درحالی بود که نوشته‌های انتقادی از وضعیت جامعه مانند: سوء استفاده‌های سیاستمداران، فساد دستگاه‌های اداری، روابط خارجی، وضعیت دربار، امور مربوط به دربار و شاهزادگان، مسایل مربوط به سازمان امنیت و ساواک و به‌طور خلاصه هر نوع خبر انتقادی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ممنوع بود.

از طرفی اخبار مربوط به دایر کردن قمارخانه‌ها، تبلیغات مشروبات الکلی، عکس‌های مستهجن و غیراخلاقی و داستان‌های مبتذل از معمول‌ترین مسایل مندرج در مطبوعات بود. رادیو پیک ایران که در آن روزها به‌عنوان یکی از رادیوهای مخالف رژیم سخن می‌گفت در این‌باره توضیح رسایی دارد:

رادیو پیک ایران ساعت ۲۰، روز ۴۶/۱۰/۳۰

«... در این‌که در ایران مطبوعات دولتی و ملی سروته یک کرباسند تردیدی نیست. وابستگی مطبوعات دولتی به خودی خود روشن است. روزنامه و یا مجله ملی هم یعنی همین روزنامه‌ها و مجلات {که} مانند قارچ از زمین می‌رویند، مشتی واقعیات تحریف شده و دروغ، اخبار مجعول و نوشته‌های خلاف اخلاق تحویل خواننده می‌دهند. مثلاً در صفحه شانزدهم همین مجله سپید و سیاه یک صفحه تمام را عکس‌های لخت زنان و عکس مردی که مجله وی را استاد استریپ‌تیز یعنی لخت شدن تدریجی زنان در بارهای شبانه می‌نماید اشغال کرده است و این فقط یک نمونه کوچک از مجله به اصطلاح ملی است.»

در تأیید ابتذال نشریات ملی همین بس که صرف‌نظر از داستان‌ها و عکس‌های مستهجن

*** اخبار مربوط به دایر کردن قمارخانه‌ها، تبلیغات مشروبات الکلی، عکس‌های مستهجن و غیراخلاقی و داستان‌های مبتذل از معمول‌ترین مسایل مندرج در مطبوعات بود. رادیو پیک ایران که در آن روزها به‌عنوان یکی از رادیوهای مخالف رژیم سخن می‌گفت در این‌باره توضیح رسایی دارد.**

تنها در یک شماره فروردین سال ۴۲، نشریه تهران مصور ۵ آگهی مربوط به مشروبات الکلی را در صفحات ۶۴، ۶۸، ۸۱، ۸۳ و ۸۶ به همراه عکس‌های زننده به چاپ رساند. این صفحات، سوای سایر آگهی‌های غیراخلاقی مجله است. در واقع، با این‌که مشروبات الکلی از نظر مسلمانان حرام شمرده می‌شود، این مسئله هیچ اهمیتی نداشت و هیچ‌وقت هم حساسیت مسئولان را برنمی‌انگیخت.

ناگفته نماند که در همان سال‌های ابتدایی نیز توقیف، امری جدی نبود و اگر نشریه‌ای توقیف می‌شد، در همان زمان صدها مقاله و داستان به مراتب مبتذل‌تر در نشریات دیگر به چاپ می‌رسید.

تزریق تدریجی فرهنگ غربی کاری بود که تنها از عهده نشریات برمی‌آمد و اگر ساواک مجبور بود گاهی یکی از مجله‌ها را برای چند روزی توقیف کند، نشریات دیگر به جبران، قدم‌های بلندتری برمی‌داشتند. در کنار مجله زن روز که با انتخاب دختر شایسته، چاپ زندگی بازیگران خارجی و داخلی و انواع داستان‌های مبتذل وظیفه اصلی‌اش ترویج فرهنگ غرب بود، همه نشریات اعم از سیاسی و غیرسیاسی داستان‌های عاشقانه اما به واقع مبتذل به چاپ می‌رساندند که بسیار مورد توجه جوانان قرار می‌گرفت. در قالب این داستان‌ها جوانان به تدریج می‌آموختند که چگونه سنت‌ها و آداب و رسوم جامعه را کنار بگذارند و به تغییر ارزش‌ها فکر کنند.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نیمهٔ پنهان (۱۱)
۳۰۷۹
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

گرانت واتسون: بابی‌ها اسیران را از تیر چوبی آویزان و کباب می‌کردند

گرانت واتسون عضو سفارت انگلیس در تهران به روزگار امیرکبیر، نیز نوشته است: پس از بیان مقاومت شدید بابیان زنجان در برابر قشون دولتی: «آن‌ها پیشنهاد تسلیم را که فرمانده ایرانی پیغام فرستاده بود با پوزخند پاسخ دادند و شخص خوش نیت و شتابزده‌ای را که برای وساطت بین دو طرف جلو آمده بود در جا کشتند و امان از وقتی که ایرانی‌ها به دست بابی‌ها اسیر می‌گشتند و گفته‌اند که مانند حیوان نسبت به آن‌ها رفتار و آن‌ها را با یک دست از تیر چوبی آویزان و کباب می‌کردند.»

ادوارد ابوت یکی دیگر از مأموران انگلیسی، در گزارشی که در تاریخ ۳۰ اوت ۱۸۵۰ از داخل اردوی نظامی دولت ایران در زنجان به انگلستان ارسال کرده است، با اشاره به درگیری‌های شدید میان قشون دولتی به رهبری محمدخان بیگلربیگی و بابیان شورشگر در آن شهر می‌نویسد: «بابی‌ها با روحیه‌ای بسیار قوی و رویه‌ای سرسخت، لجوجانه می‌جنگند... و چنان خوب نشانه روی می‌کنند که تا کنون بسیاری از افراد قشون دولتی را از پای درآورده‌اند... به محض آن که افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می‌شوند، هدف اصابت تیر آنان قرار می‌گیرند... امروز تأکید شد که آن‌ها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجی‌گری داشته فوراً به قتل رسانده و سایر مردم واژگون‌بختی را که به دستشان افتاده‌اند، به خاک هلاکت نشانده‌اند. بابیان در این مورد به انواع فجایع و وحشیگری دست‌زده و حتی عده‌ای را مثل اسب نعل کرده‌اند و عده‌ای دیگر را از یک دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش افکنده‌اند.»

به نوشته ابوت: «ملاعلی که سر دسته این مدافعین متعصب است، آن‌ها را به نوید آن که اگر در جنگ شهید شوند، روحشان جاوید خواهد ماند، ترغیب می‌کند که با قوای دولتی بجنگند تا آن‌جا که شربت شهادت بنوشند و در زمره مقدسین قرار گیرند و یا پیروز شوند و بر اسب مراد سوار گردند و قلمرو خود را از شرق تا غرب گسترش دهند... علاوه بر این‌ها به آن‌ها اطمینان می‌دهد که دولت روس در این جنگ یار و مددکار آن‌ها است و از هیچ کمکی در این راه دریغ نخواهد ورزید.»

تأیید گزارش‌های خشونت‌آمیز بابیان زنجان را در گزارش دالگورکی سفیر روسیه در ایران نیز مشاهده می‌کنیم، آن‌جا که در نامه مورخ ۲۶ اکتبر ۱۸۵۰ خاطر نشان می‌کند: «بابی‌ها هنوز هم با شدت سابق مشغول نبرد می‌باشند و طبق اطلاعاتی که به دست ما رسیده (از زنجان) سرتیپ فرخ‌خان که از کرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود به زنجان نزد بیگلربیگی برود، گرفتار فاناتیک‌ها شده او را آتش‌زده سوزانده‌اند.»

حتی سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران خود، با اشاره به شورش بابیان در زنجان نوشته است: «آن‌ها به متابعت از خوارج، تمام زندانیان را آن‌قدر شکنجه می‌دادند که می‌مردند.»

خشونت فجیع بابیان تنها اختصاص به آشوب زنجان نداشت و در دیگر شورش‌های مسلحانه آن جماعت (نظیر آشوب قلعه طبرسی مازندران، نیز مواردی از این دست خشونت‌های وحشیانه در تاریخ ثبت شده است. محمدجعفر خورموجی، تاریخ‌نگار عهد ناصری، که به حقیقت‌گویی شهرت دارد، بعد از شرح درگیری‌های بابیان به رهبری ملاحسین بشرویه‌ای با قشون دولتی در مازندران و ذکر شبیخون بابی‌ها به قوای آقا عبدالله هزار جریبی و قتل وی و هزیمت و فرار نیروهای وی از صحنه جنگ می‌نویسد: «جماعت بابیه منهزمین را، تعاقب کنان، به قریه فرا شدند و بر صغیر و کبیر و رجال و نسأ ایقا نکرده، تمامی را به درجه

*** گرانت واتسون عضو سفارت انگلیس در تهران به روزگار امیرکبیر، نیز نوشته است: شخص خوش نیت و شتابزده‌ای را که برای وساطت بین دو طرف جلو آمده بود در جا کشتند و اسیران را با یک دست از تیر چوبی آویزان و کباب می‌کردند.**

شهادت رسانیدند. پس از نهب و غارت به آتش عدوان از قریه فرا به جز مشتی خاکستر اثر نگذاشتند، مراجعت به قلعه طبرسی نمودند. بعد از آن که این خبر در طبرستان مشتهر گردید، اهالی مازندران هر کس در مقام و منزلت خود اقامت و به محارست خویش مشغول شدند.»

مسیونیکلا عضو سفارت فرانسه در ایران آن عهد نیز، در شرحی که از زبان برادرزاده محمودخان کلانتر (زندانبان قرهٔالعین در تهران) آورده، از قول وی می‌نویسد: «بابی‌ها به قدری ترس و وحشت در توده تولید کرده بودند که حدی بابی‌ها از استثنائات این قوم هستند که او به‌خاطر صفات صداقت، آراستگی و فروتنی و ده‌ها صفت دیگر به شدت آن‌ها را می‌ستاید.

به طور کلی در تحلیل سفرنامه براون ممکن است در وهله نخست این تصور پیش بیاید که براون ایرانیان را دوست می‌داشت، اما تصویری که او از اولین ایرانیان اطرافش به دست می‌دهد، شبیه اولین حضور کریستف کلمب در بین قبایل وحشی آمریکا است.

«... طولی نکشید که یک عده از ایرانی‌ها اطراف مرا گرفتند و از این‌که من با هیکل اروپایی خود فارسی صحبت می‌کنم حیرت می‌کردند و بعضی از آن‌ها با انگشت‌های خود لباس مرا لمس می‌کردند که ببینند چگونه است و از چه قماشی است؟ ازدحام به تدریج اسباب زحمت من شد و من برای این‌که فرار کنم به یک دکان سلمانی رفتم و به سلمانی گفتم که سر و صورت مرا اصلاح کند اما جمعیت مقابل دکان جمع شده بود و بعضی از آن‌ها تا نزدیک خانه مرا مشایعت کردند.»

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«شبی که باید روز بعد از آن از طرابوزان حرکت کنیم یک معدن‌شناس بلژیکی در مهمانخانه با ما آشنا شد. او از ایران می‌آمد و صحبت‌هایی که راجع به ایران می‌کرد، تولید دلسردی می‌نمود و از جمله می‌گفت که من در بسیاری از ممالک گردش کرده‌ام و در هر ملت معایبی یافتم ولی ملتی وجود نداشت که در قبال معایب دارای محاسنی نباشد لیکن در ملت ایران هیچ صفت نیکویی وجود نداشت. معدن‌شناس بلژیکی می‌گفت که یکی از معایب بزرگ ایرانی‌ها این است که ظاهر و باطن آن‌ها با یکدیگر فرق دارد و درحالی‌که ظاهراً اظهار خصوصیت می‌کنند در باطن دشمن انسان هستند، مثلاً ظاهراً می‌گویند که من دوست صمیمی شما هستم ولی در همان موقع اگر شما فوت کنید، کوچک‌ترین تأثری به آن‌ها دست نمی‌دهد. یکی از جملاتی که خیلی بین ایرانی‌ها معمول است این‌که غالباً به جان یکدیگر قسم می‌خورند و می‌گویند به جان عزیز شما... و یا به مرگ عزیز شما... و این‌طور نشان می‌دهند که وجود شما برای آن‌ها گرانبهاترین چیزهاست و حال آن که اگر پشت بکنید شروع به بدگویی خواهند کرد و ده نوع عیب برای شما پیدا خواهند نمود و حتی مضایقه ندارند از این‌که در قبال شما ناسزا بگویند.» براون هرگز تلاش نکرد تا این برداشت‌ها را اصلاح کند، هر چند برای سالیانی طولانی با ایرانیان زندگی کرد.

شبهه افکنان، مأموران بی‌سلاح

یکی از ویژگی‌های مهم سفرنامه براون و شاید برجسته‌ترین آن تبلیغ آیین بهاییت در قالب توضیح عقاید و احکام این فرقه است. براون در دیدار با میرزا محمد بابی بی‌آن که در جایگاه علمی مناسبی به لحاظ مذهبی باشد، برخی از عقاید و بیشتر احکام این فرقه را به بحث می‌گذارد، فراموش نکنیم که ـ طبق گفته خودش ـ او در آن زمان جوانی حداکثر ۲۷ ساله بود که با مدرک لیسانس آن هم در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شده بود و دانش او درباره اسلام، نتیجه داده‌های شخصی به نام میرزا بواناتی بود که به اعتراف خود براون هیچ‌کس از نوشته‌هایش سر در نمی‌آورد و دیگر دوستان ایرانی براون به‌خاطر زیاده‌گویی‌هایش ترجیح می‌دادند زمانی به دیدار براون بروند که میرزا آن‌جا نباشد.

براون شخصیت او را این‌گونه شرح می‌دهد:

«میرزا محمدباقر، ملقب به ابراهیم‌خان معطر مردی جهان دیده به شمار می‌آمد؛ زیرا در نصف جهان سیاحت کرده بود و نیم دوجین از السنه حیه دنیا را می‌دانست. این مرد بدواً شیعی مذهب بود و بعد درویش شد و آنگاه مسیحی گردید و سپس هر نوع خدایی را انکار کرد و آنگاه مذهب یهودی را اختیار نمود و بالأخره خود او مذهبی را اختراع کرد و اسمش را اسلام مسیحی یا (مسیحیت اسلامی) گذاشت و برای این‌که کتابی جهت مذهب اختراعی خود بنویسد رساله‌ای به زبان انگلیسی و فارسی نثر و نظم، به رشته تحریر درآورد و تمام اوقات و دارایی و هنر و استعداد او صرف آن شد.»

*** محمدجعفر خورموجی، تاریخ‌نگار عهد ناصری‌نوشته است: «جماعت بابیه به قریه فرا شدند و صغیر و کبیر و رجال و نسأ را به درجه شهادت رسانیدند. پس از نهب و غارت به آتش عدوان از قریه فرا به جز مشتی خاکستر اثر نگذاشتند.**

سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران خود، با اشاره به شورش بابیان در زنجان نوشته است: «آن‌ها به متابعت از خوارج، تمام زندانیان را آن‌قدر شکنجه می‌دادند که می‌مردند.»

بر آن متصور نبود.»

با این همه براون فارغ از وظیفه یک مستشرق واقع نگار، در توصیف مظلومیت بابیان از هیچ چیزی فروگذار نمی‌کند، چرا که او وظیفه داشت تا به اختلافات مذهبی تا آن‌جا که می‌تواند دامن بزند، ضمن این که او نیز همچون سلف ایرانگرد خود در انجام این وظیفه در تحقیر ایرانیان نیز کم نگذاشت.

بررسی نوشته‌های سیاحان خارجی که به ایران سفر کرده‌اند، نشان می‌دهد که قریب به اتفاق غربیانی که با مأموریت خاصی به ایران می‌آمدند، به نوعی در نوشته‌هایشان دست به تحقیر ایرانیان زده‌اند که این یکی از اهداف اصلی و مقاصد استعمار غرب در ایران بود.

براون درباره ایرانیان این‌گونه می‌نویسد:

«خدمتکاران ایرانی، معمولاً به‌عنوان حریص‌ترین و طمعکارترین مردمان توصیف شده‌اند و به نظر من هم همین‌طور است.»

و در جایی دیگر:

«میهمانان به حالت دوزانو گرد سفره می‌نشینند، اشخاص عالی رتبه و محترم در بالای سفره (روبروی در ورودی) و نوازندگان و خوانندگان در پایین سفره جای می‌گیرند و همگی پس از نشستن، بی‌درنگ به غذاها حمله‌ور می‌شوند.»

ایرانیانی که براون معرفی می‌کند، به‌طور معمول همین گونه‌اند، طماع، حریص، کنجکاو در برابر بیگانگان، ساده لوح و تا حد زیادی خرافاتی که البته به نظر براون

نیمهٔ پنهان (۱۳)
۳۰۸۲
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

یک استودیوی آمریکایی برای آموزش ماموران دولت

گام بعدی اداره اطلاعات آمریکا و استفن نایمن برای در اختیار گرفتن رسمی‌فضای سینمای ایران، در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۲۷ و بوسیله طرح مفصلی که به عبدالحسین هژیر، نخست وزیر وقت، ارائه گردید، برداشته شد که در آن تاسیس یک شرکت فیلمبرداری در ایران پیش‌بینی شده بود تا فیلم‌های آموزشی مورد نیاز وزارتخانه‌ها و موسسات و سازمان‌های دولتی را تامین نماید. شبیه به آنچه موسسه انتشاراتی فرانکلین در زمینه چاپ و نشر کتاب و نشریه انجام داد و فضای آموزش و نشر کشور را در اختیار موسسات آمریکایی قرار داد تا آنچه را که مدنظر دارند در این فضا ترویج نمایند.

نکته قابل توجه اینکه شخص شاه در طرح مورد نظر استفان نایمن، قول همکاری و حمایت داده بود. بخشی از مکاتبات استفن نایمن و مراکز مربوطه در رژیم شاه برای تاسیس شرکت فیلمبرداری یاد شده به شرح زیر است.

همان‌طور که توضیح داده شد، اولین نامه در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۲۷ توسط نایمن خطاب به هژیر نوشته شد. در توضیح و پیشینه و مراحلی که نامه فوق طی کرد، آمده بود:

«... به منظور تهیه فیلم‌های اخبار تربیتی، فرهنگی، بهداشتی و همچنین فیلم‌های نمایشی و دوبله کردن فیلم‌های خارجی به زبان فارسی برای معرفی کردن ایران به خارجی‌ها در سرتاسر جهان، آقای استفن. ه. نایمن نماینده مخصوص کارخانه فیلمبرداری معروف فوکس قرن بیستم آمریکا که مدت چند سال است در ایران اقامت داشته و زمانی هم معاونت سوسیته پروفسور پوپ را در ایران عهده دار بوده، ... چندی قبل طرحی برای تاسیس شرکتی به نام شرکت فیلمبرداری ایران تهیه و به حضور مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم نمود. اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی پس از ملاحظه فیلم‌ها و به سابقه این که همیشه منویات خاطر مبارکشان متوجه به اتخاذ تدابیر مهم و موثر درباره شناساندن ایران به کشورهای خارجه می‌باشد، بی نهایت موضوع جلب نظر مبارکشان را نموده و وعده فرمودند که برای تاسیس چنین شرکتی، کمک مالی قابل ملاحظه ای خواهند فرمود تا با مشارکت دولت اقدام به تاسیس این شرکت گردد و پس از مطالعه دقیق طرح و توضیحاتی که از طرف تقدیم کننده طرح به عرض مبارک ملوکانه رسید، اوامری صادر فرمودند که موضوع به وسیله جناب دکتر اقبال وزیر محترم فرهنگ در جلسه هیئت وزیران مطرح و تصمیم لازم در این باره اتخاذ فرمایند...»

در بخشی از طرح استفن نایمن که از سوی اداره اطلاعات آمریکا برای تاسیس شرکت فیلمبرداری ماموریت داشت، درباره نحوه تهیه فیلم‌ها و هدف انها آمده است:

«... خدمت به وزارتخانه‌ها ...الف) وزارت جنگ: تهیه و دوبله انواع فیلم‌های جنگی و طرز تعلیم سربازان و فیلم‌های مشقی و داستان‌های جنگی که مشوق و محرک روح سلحشوری سربازان خواهد بود...ب) وزارت خارجه: تهیه فیلم‌های سیاسی و پذیرایی از مامورین عالی رتبه خارجی که به ایران می‌آیند و همچنین تهیه فیلم‌های مربوط به ایران برای ارسال به کشورهای خارجه...ج) وزارت دادگستری: تهیه و دوبله فیلم‌های جنایی و قضایی ... د) وزارت کشور: تهیه فیلم‌های جغرافیایی و تاریخی برای نمایش استانداران، فرمانداران و بخشداران و هرگونه اطلاعات و سوابق درباره کشور...ه) وزارت فرهنگ: تهیه انواع فیلم‌های تربیتی و طرز تدریس و ساختمان مدارس و دروس علمی‌و نظری و دوبله کردن آنها به زبان فارسی ...و) وزارت کشاورزی: تهیه فیلم برای نشان دادن طرز کار با ماشین آلات کشاورزی ...ز) وزارت بهداری: نمایش انواع فیلم‌های بهداشتی ...ح) وزارت کار: تهیه فیلم برای کارگران و .... ادارات ژاندارمری ، شهربانی ، دانشگاه و بنگاه آبیاری و شهرداری نیز هریک به نوبه خود خواهند توانست به نحوی از این شرکت استفاده نمایند...»

*** گام بعدی اداره اطلاعات آمریکا و استفن نایمن برای در اختیار گرفتن رسمی‌فضای سینمای ایران، در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۲۷ و بوسیله طرح مفصلی که به عبدالحسین هژیر، نخست وزیر وقت، ارائه گردید، برداشته شد که در آن تاسیس یک شرکت فیلمبرداری در ایران پیش بینی شده بود تا فیلم‌های آموزشی مورد نیاز وزارتخانه‌ها و موسسات و سازمان‌های دولتی را تامین نماید.**

اسفندیار بزرگمهر در کنار اشرف پهلوی. بزرگمهر از عوامل سازمان جاسوسی سیا بود که در کودتای ۲۸ مرداد نقش مهمی داشت. وی به همراه ابوالقاسم رضایی و با مساعدت شاه و با همکاری استفان نایمن استودیو «برناتون» که بعدها نام DCI به خود گرفت را تاسیس کرد.

ملاحظه می‌شود که طرح جامع اداره اطلاعات آمریکا، کلیه سازمان‌ها و موسسات دولتی اعم از کشوری و لشکری را در برمی‌گرفته و تمامی‌کارمندان و مامورین آنها را تحت آموزش‌های خود قرار می‌داده است.

استفن نایمن در بخشی دیگر از طرح فوق به منابع مالی طرح اشاره کرده و نقش سرویس اطلاعاتی و امنیتی ایالات متحده در آن را مورد تاکید قرار می‌دهد:

«... سابقا با جناب آقای ژرژ آلن سفیر کبیر سابق آمریکا در ایران و معاون فعلی وزارت خارجه آمریکا، مامور اداره اطلاعات دراین باب مذاکره شده و مشارالیه نیز مراتب را به عرض ملوکانه رسانیده اند و همچنین مذاکره با جناب آقای جان کوپر رایلی سفیر کبیر فعلی دولت آمریکا در ایران، دولت آمریکا خواهد توانست کمک‌های فراوانی از قبیل فروش لوازمی‌که مورد احتیاج این شرکت خواهد بود و ممکن است در اختیار ارتش آمریکا باشد را به قیمت مناسبی به این شرکت واگذار نماید و از این راه مساعدت زیادی به این شرکت خواهد شد... ضمن مذاکره با متصدیان بنگاه معروف راکفلر که نمایندگان آنها نیز چندی پیش به تهران آمدند، معلوم شد که این موسسه علاقه فراوانی به تهیه فیلم‌های بهداشتی، فرهنگی و تربیتی داشته و ...کمک‌های مادی قابل ملاحظه‌ای نموده ...»

نکته جالب در ادامه این طرح به میدان آمدن ماموران شناخته شده آمریکایی و به خصوص ارتش آمریکاست که در آن سالها به تدریج با فروش سلاح سعی می‌کرد تا مستشاران نظامی‌خود را وارد ایران نماید. ملاحظه می‌فرمایید که طرح‌های نفوذ فرهنگی و نظامی‌چه پیوستگی با یکدیگر دارند.

در تاریخ ۸ آذرماه ۱۳۲۷، در پی جلساتی که برای عملی ساختن طرح استفان نایمن برگزار شد، سرتیپ صفاری، رئیس شهربانی کل کشور، نامه ای به نخست وزیر نوشته و ضمن تاکید بر ارزش‌های طرح یاد شده، آمادگی خود را برای حمایت از آن اعلام کرد.

در تاریخ ۱۵ آبان همان سال نیز، سپهبد رزم آرا، رئیس ستاد ارتش درنامه ای به نخست وزیر، از طرح استفن نایمن حمایت کرده وآن را قدمی‌موثر برای تعلیم و تربیت اقشار مختلف مردم دانست! در بخشی از نامه رزم آرا آمده بود:

«... اینک آقای استفن نایمن، نماینده شرکت فیلم فوکس قرن بیستم که تجربه زیادی در امر فیلمبرداری دارند، پیشنهاد نموده اند که شرکتی برای تهیه فیلم در ایران تشکیل و پس از انجام این منظور، فیلم‌های مورد نیاز ارتش را تامین نماید. از آنجایی که با عملی شدن این منظور ، هم برای تعلیم و تربیت افراد کشور قدمی‌برداشته شده و هم کمک موثر به آموزش سربازان خواهد شد...مستدعی است کمک‌های لازم برای عملی شدن آن معمول گردد...»

اما از نکات قابل توجه طرح که در جزییات آن ذکر شده ، آن است که مدیر عامل شرکت یاد شده حتما بایستی یک فرد آمریکایی باشد. در بخش جزییات طرح در این باره چنین آمده است:

«..آغاز عمل فیلمبرداری و حسن پیشرفت آن در صورتی عملی می‌گردد که اداره امور به یک نفر آمریکایی که از هر حیث به تمام مراحل مختلفه فیلمبرداری سابقه و آشنایی داشته باشد، واگذار گردد. چنین شخصی باید چندی هم در خارج از آمریکا کار کرده باشد و مخصوصا اگر این شخص آشنایی مختصری هم به زبان فارسی داشته و در ادارات دولتی و غیر دولتی ایران نیز کار کرده باشد، دارای ارزش و سود فراوان برای ایران خواهد بود...»

معلوم نیست به چه دلیل در جزییات طرح یاد شده، حضور یک آمریکایی به عنوان مدیر عامل شرکت، یک ضرورت ذکر شده که بدون آن، اساسا گویی کار فیلمبرداری آغاز نخواهد شد و آنچنان که خصوصیات آمریکایی یاد شده ذکر گردیده، فردی جز خود استفان نایمن نمی‌تواند مصداق آن باشد!!

*** طرح جامع اداره اطلاعات آمریکا، کلیه سازمان‌ها و موسسات دولتی اعم از کشوری و لشکری را در برمی‌گرفته و تمامی‌کارمندان و مامورین آنها را تحت آموزش‌های خود قرار می‌داده است.**

به هر حال پس از مدتی براساس طرح یاد شده، مساعدت شخص شاه و حضور عوامل و ماموران اداره اطلاعات آمریکا، استفان نایمن با همکاری ابوالقاسم رضایی [1] و اسفندیار بزرگمهر (از عوامل سازمان CIA که در کودتای ۲۸ مرداد نیز نقش مهمی‌داشت)، استودیو «برنا تون» که بعد از آن نام DCI به خود گرفت را تاسیس کرد.

۱ - ابوالقاسم رضایی فرزند میرزا ابراهیم خان صحاف باشی که استودیو ایران فیلم را (در محل کنونی خانه سینما) برای امور فنی فیلم‌های تولید سینمای ایران، تاسیس کرد . فیلم مستند «خانه خدا» را هم با سرمایه «گابی چند هندوجا» (از سران فراماسونری در هند) و همکاری جلال مقدم، نعمت حقیقی و احمد شیرازی در سال ۱۳۴۵ تولید نمود که برای نخستین بار فیلمی‌مستند درباره مراسم حج برروی پرده سینماها برد و سعی کرد اقشار معتقد و مذهبی مردم را به سالن‌های سینما بکشاند. او از فیلمبرداران خاص دربار شاه بود و ارتباطات مرموزی با محافل خارجی از جمله تشکیلات فراماسونی در هند و عناصر اصلی آنها مانند خاندان هندو جا داشت.

*** نکته جالب در ادامه این طرح به میدان آمدن ماموران شناخته شده آمریکایی و به خصوص ارتش آمریکاست که در آن سالها به تدریج با فروش سلاح سعی می‌کرد تا مستشاران نظامی‌خود را وارد ایران نماید. ملاحظه می‌فرمایید که طرح‌های نفوذ فرهنگی و نظامی‌چه پیوستگی با یکدیگر دارند.**

نیمهٔ پنهان (۱)
۳۰۸۱
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

اعدام‌های سال ۶۷ به روایت عضو سابق سازمان مجاهدین

رهایی از توهم

اشاره

پروژه حمایت از گروهک تروریستی منافقین (مجاهدین خلق) توسط غرب در سالهای اخیر وارد مراحل تازه‌ای شدکه تازه‌ترین آن، برگزاری همایشی در پاریس و پشتیبانی آل‌سعود و حامیان تروریسم تکفیری از دار و دسته رجوی بود. این حرکت جدید با به اصطلاح رونمایی از یک نوار صوتی منتسب به آقای منتظری درباره دفاع از منافقین در سال ۶۷ توسط رسانه‌های زنجیره‌ای استکبار جهانی تبدیل به یک موج رسانه‌ای شد با این باور غلط که ملت ایران و البته جهان مستقل و آزادیخواه جنایات دهشتبار و مخوف منافقین در حق مردم ایران و عراق را فراموش کرده‌اند.

اما ایجاد موج رسانه‌ای بر افسانه‌ای تحت عنوان «قتل عام زندانیان در سال ۶۷» (که نوار صوتی یاد شده نیز به آن می‌پردازد) مختص به امسال و یا سال گذشته نبوده و نیست و سالهاست که مجموعه رسانه‌ای وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی غرب بر روی آن مانور می‌دهند. اگرچه در جبهه رسانه‌های مستقل کمتر برای بازنمایی واقعیت این موضوع تلاش و کار شده است.جلد بیست و هشتم از مجموعه کتاب‌های «نیمه پنهان» که تحت عنوان «رهایی از توهم» در مرداد ۱۳۸۷ توسط «دفتر پژوهشهای موسسه کیهان» منتشر شد، خاطرات یکی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق بود که مقاطع مختلف فعالیت او در این سازمان از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ (زمان دستگیری) و سپس دوران زندان (۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷) را در برمی‌گرفت.

بخشی از خاطرات او به همان سال ۱۳۶۷ باز می‌گشت که به عنوان شاهد عینی در زندان‌های اصلی که زندانیان منافق در آن دوران محکومیت خود را می‌گذراندند حضور داشت. همان زندانهایی که‌رسانه‌های استکباری مدعی هستند قتل‌عام سال ۶۷در آنها صورت گرفته است.

بی‌مناسبت نیست که از زبان این شاهد عینی باحقایق آن سالها در زندان‌های جمهوری اسلامی آشنا شویم.

دفتر پژوهشهای موسسه کیهان

... و تا تابستان ۶۷

در اواسط سال ۱۳۶۵ آقای ناصریان، دادیار زندان گوهردشت شد. با ورود او پرونده‌های بسیاری به جریان افتاد و جریان عفو و مرخصی زندانیان روند تازه‌ای یافت. تا آن موقع اگرچه هیئت عفو حضرت امام بارها در زندان‌ها از جمله گوهردشت رفت‌وآمد کرده بودند، اما کمتر نتیجه‌ای از این رفت و آمدها گرفته شده بود. ولی با آمدن ناصریان همه چیز سرعت یافت. او به طور مکرر با بچه‌ها در اتاق‌ها و حسینیه زندان دیدار می‌کرد و سر حوصله و با دقت به حرف‌های تک‌تک آنها گوش می‌داد و از خواسته‌هایشان یادداشت برمی‌داشت و به تدریج به آنها رسیدگی می‌کرد. دستیاری داشت به نام عباسی که اصلاً بچه‌ها بین خودشان و او فاصله‌ای احساس نمی‌کردند. جوان و خیلی صمیمی بود و اغلب اوقات با بچه‌ها در داخل سالن مشغول گپ زدن و خوش و بش بود و یا در بازی‌ها و مسابقات مختلف ورزشی سالن شرکت می‌کرد. از همین رو اوقاتی که ناصریان حضور نداشت، بچه‌ها درخواست‌هایشان را به او می‌دادند.

هنوز مدتی از دادیاری ناصریان نگذشته بود که جمع کثیری از زندانیان بندهای مختلف به مرخصی‌های ۴۸ تا ۷۲ ساعته رفتند. من در سری سوم یا چهارم بودم که به مرخصی رفتم و پس از ۳ سال در مهرماه ۱۳۶۵، بالاخره از زندان بیرون آمدم. احساس غریبی داشتم. همه چیز برایم تازه و نو بود. تمام مدت ۴۸ ساعت را با خانواده‌ام گذراندم و هنگام بازگشت اصلاً احساس ناراحتی نمی‌کردم. فقط ناراحتی‌ام برای پدر و مادرم بود که بی‌جهت سال‌ها از دست من رنج کشیده بودند.

در همان ایام به مناسبت تقارن هفته جنگ با ایام تاسوعا و عاشورای حسینی، به کمک بچه‌ها نمایشگاهی برپا کردیم که در نوع خود بی‌نظیر بود و نام آن را «از کربلا تا کربلا» گذاردیم. تلفیقی بود از قیام عاشورای حسینی و حماسه‌های رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ که در واقع ریشه در همان فرهنگ و آرمان عاشورایی امام حسین(ع) داشت. از این نمایشگاه که ترکیبی از هنرهای تجسمی و حجمی همراه با جلوه‌های تکنیکی بود، خیلی‌ها بازدید کردند و بعداً هم برای نمایشگاهی که در حمایت از مجاهدین عراقی توسط مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق در هتل استقلال برپا شده بود، با همین مجموعه «کربلا تا کربلا» شرکت کردیم.

به هر حال شرایط زندان، زمین تا آسمان متفاوت شده بود. به زندانیان سال